



سردار دودل

برگرداند. ابن زیاد می دانست که عمر سعد، ولایت ری را بسیار دوست دارد و با جان و دل برای به دست آوردن آن تلاش می کند.

عمر سعد مهلت خواست تا درباره موضوع بیانیشد و با مشاوران خود، مشورت نماید. پسر خواهرش،

۱. «ری» ناحیه بزرگی در گوشه خاوری ایالت جبال شهر «ری» است. یونانیان آن را Rhages می گفتند. چنین معلوم می شود که ابن شهر در قرن چهارم هجری، بزرگ ترین مرکز چهارگانه ایالت جبال بوده است. ابن حوقل گوید: بعد از بغداد آبادتر از ری، شهری در شرق نیست؛ جز آنکه نیشابور به وسعت، از آن بیشتر و بزرگ تر است و مساحت شهر ری یک فرسخ و نیم در یک فرسخ و نیم است. (لسترنج: سرزمین های خلافت شرقی، ص ۲۳۱، ترجمه محمود عرفان، انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۲، ۱۳۶۴).

گسیند دیلمیان در سال ۶۰ هجری بر ضد یزید شوریده بودند و به زمین «ری»^(۱) در ناحیه همدان مسلط گشتند. ابن زیاد چهار هزار نفر جمع کرد که به جنگ دیلمیان بروند. عمر سعد را وعده داد که بعد از شکستن دیلمیان و پیروزی جبهه همدان، او را به حکومت «ری» منصوب خواهد کرد. وقتی حسین علیه السلام به عراق رسید، ابن زیاد، عمر سعد را مأمور جنگ با حسین علیه السلام کرد که بعد از فراغت از قتل حسین، او را به «ری» خواهد فرستاد. عمر سعد عذر خواست که او را از جنگ حسین علیه السلام معاف نماید. ابن زیاد موافقت کرد به شرط این که عمر، فرمان او را در مورد حکمرانی ری، به وی

دلتنگی آن را پذیرفته‌اند. مگر عده‌ای از فرومایگان فرصت طلب مزدور که به هیچ چیز پای‌بند نیستند. آنها به جنگ حسین، دل بسته‌اند که ثمن بخشی به دست آورند!!!

اگرچه کوفیان، در دل کراهت دارند که به جنگ حسین بروند؛ اما فشار سیاسی و وعده و وعیدها، آنان را به جنگ کشانید و سعد بن عبدالرحمن المفقری از یاران عبیدالله بن زیاد، در کوفه روی اسب جولان می‌داد و مردم را به جنگ با حسین علیه السلام تشویق می‌کرد تا کسی که تخلف از جنگ داشت، او را بگیرد و کیفر دهد؛ پس همگان به جنگ حسین شتافتند.

حسین در صحرای کربلا

اکنون حسین به کربلا واقع در بیست و پنج مایلی شمال غربی کوفه رسیده است. او در دوّم محرّم سال شصت و یک هجری اجباراً به کربلا وارد شد. حالا جوّ سیاسی کوفه تنها

فرزند مغیره بن شعبه (از بزرگ‌ترین یاران معاویه) او را از جنگیدن با حسین علیه السلام منع کرد و گفت:

«به خدا! اگر دستت از دنیا و مافیها، از مال و ثروت و حکومت زمین (به فرض تسلط بر آن) دستت خالی شود، بهتر است که خون حسین را به گردن بگیری و با خداوند به عنوان قاتل حسین روبرو شوی!»^(۱)

عمر سعد شب را با تردید و دودلی خوابید. قضیه را زیر و رو کرد. آیا به جنگ حسین برود که بدعاقبت است و یا از ملک و حکومت ری دست بشوید؟ فردا پیش ابن زیاد آمد و به او پیشنهاد کرد که به جنگ حسین علیه السلام از اشراف کوفه کسی را انتخاب کند که مایل به جنگ باشد؛ ابن زیاد او را مخیر ساخت که یا باید به جنگ حسین علیه السلام برود و یا از حکومت ری دست بردارد و دل بکند.

عمر سعد دودل است و تردید دارد. او جنگیدن را انتخاب کرده است اما در دل خود، ناراحت است. برای لشکری نیز که همراه اوست، جنگیدن با حسین سنگین است و با اکراه و

۱. وَاللّٰهُ لَآنْ تَخْرُجَ مِنْ دُنْيَاكَ وَمَالِكَ وَسُلْطَانِ الْأَرْضِ لَكَانَ لَكَ خَيْرًا مِّنْ أَنْ تَلْقَى اللَّهَ بِدَمِ الْحُسَيْنِ.^۸

محبوب و کریم قرار گرفته است؛ یعنی تضاد کامل.

این دو مرد مشوم و مغفور (این زیاد و شمر) عذر همدیگر را در اقدام به قتل حسین می فهمند و در این دنائت و پستی با همدیگر، تفاهم دارند.

آن روز آساتر از حلّ قضیه حسین علیه السلام، به طوری که یزید را در دل‌های مسلمین محبوب نماید، وجود نداشت، اگر کینه لعنتی در ذات و طبیعت آنان وجود نداشت. این کینه آنچنان در خمیره هستی آنها نفوذ و عمق داشته که هیچ جایی بر نظر صائب و رأی واقع بین نمانده بود! به مانند انسان مستی که شراب در عمق وجودش سرایت نماید و هرگونه عقل و اندیشه را از او سلب نماید. اصلاً اینها، از عاقبت نزدیک و دور این جنایت تصویری نداشتند!!

قطعاً حسین علیه السلام در دست آنها بوده و از هر طرف او را محاصره کرده بودند، می توانستند او را زندانی کنند، می توانستند در جایی و مکانی نگه دارند و مراقبت کامل نمایند که نه به کرامت او لطمه ای وارد شود و نه منجر

برای دو نفر باقی مانده است: این دو نفر بازیگران سیاسی، جنگی در قضیه حسین و فاجعه کربلا هستند: عبیدالله بن زیاد و شمر بن ذی الجوشن.

عبیدالله بن زیاد، شخصیت مجهول النسبی است که اتهام نسب، او را بس است. او در برابر کسی است که بدون تردید، در جاهلیت و اسلام، از شریف ترین و ریشه دارترین خاندان های عربی است. او، حسین بن علی است. فرصتی که به دست ابن زیاد رسیده است، بهترین فرصتی است که به حکومت دست یافته است تا در پناه قدرت؛ حقارت، پستی و دنائت خود را بیوشاند. او در دل، دنائت و پستی خود را حس می کند؛ اما ظاهر حکومت، چشم او را گرفته است.

شمر، مرد بدقیافه و لثیم

شمر، این مرد کربه المنتظر، بدقیافه که به مرض برص دچار است، حقد و کینه حسین را به دل دارد و از او انتقام می گیرد و از آن لذت می برد، به مانند لذت بردن هر انسان لثیم و پستی که در برابر انسانی شریف، زیبا،

حسین علیه السلام خود، پیشنهاد کرده است که پیش یزید برود تا از نظر او آگاه شود* دهد. اما هرگز حسین علیه السلام به آنها وعده نداد که با او بیعت نماید یا دستش را در دست او بگذارد! اگر او حاضر به بیعت بود، دقیقاً در همانجا بیعت می کرد و عمر سعد، می توانست او را همراه خود ببرد!!

به علاوه، اصحاب حسین علیه السلام مضمون این نامه سیاسی عمر سعد را به ابن زیاد، نفی کرده اند، از جمله، عقبه بن سمرعان (غلام رباب همسر حسین بن علی علیه السلام) می گوید:

«من، از مدینه تا مکه و از مکه تا عراق، همراه حسین بودم و هرگز از او جدا نشدم تا شهید شد. من، همه سخنان و خطبه های او را تا روز شهادتش شنیدم. به خدا! آنچه اینها (بنی امیه) گمان می کنند، هیچ امتیازی به آنها نداد که دست خود را روی دست یزید بگذارد و یا به یکی از سرحدات کشور اسلامی پناهنده شود. اما

* چنانکه مؤلف، خود تصریح می کند، ابن، نظر شخصی او است اما هیچ شاهد و سند تاریخی وجود ندارد که آمادگی حسین بن علی علیه السلام را برای رفتن نزد یزید، اثبات کند. (مترجم).

به انقلاب و شورش گردد! این دو (ابن زیاد و شمر) به آسان ترین و سودمندترین راه حل برای دولتی که خدمتگزار بودند، فکر نکردند. تنها چیزی که برای آنها مطرح بود، نسب مبهم و چهره مسخ شده آنها بود. اینها جز به این کینه و حقد نمی اندیشیدند که حسین را منکوب کنند و بکشند و دنیا را بر جنایت خود شاهد بگیرند که جهانیان بفهمند که چه جنایتی مرتکب شده اند!

آیا حسین علیه السلام پیشنهاد بیعت با یزید را مطرح کرد؟

ابن زیاد نامه ای از عمر سعد دریافت کرد که به او نوشته بود:

حسین علیه السلام می گوید یا فرصت دهید به مکانی که از آن آمده ام بازگردم یا به یکی از سرحدات که ما تعیین می کنیم، بروم و کاری با ما نداشته باشد و یا به شام بروم و با یزید مذاکره کند و احیائاً دست خود را در دست او بگذارد.

به نظر ما (عباس عقاد) با مراجعه به اسناد تاریخی، شاید

نمی‌رفت. هر دو، مراقب هم بودند، هر کدام مترصد آن بود که رقیش ذره‌ای به نرمی و کرامت، تمایل نکند یا به آن خباتتی که در درون دارد، غلبه نکند. از این رو خبیث جز آنچه از طبع لثیمان برمی‌خیزد، هیچ چیز دیگری ترشح نمی‌کند که: از کوزه همان برون تراود که در اوست.

تمایل اجمالی ابن زیاد به نرمش گویا ابن زیاد، در اثر نامهٔ عمر سعد، اجمالاً رام می‌شود و می‌خواهد که اندکی به نرمی گراید. شمر مانعش می‌شود و او را به شدت عمل و سخت‌گیری تشویق می‌کند. به او می‌گوید:

«آیا این پیشنهاد را می‌پذیری؟ او (حسین) اکنون در دست تو و در کنار تو و در قلمروی حکومتی توست! به خدا! اگر از اینجا کوچ کند و دستش را روی دست تو نگذارد، دیگر هرگز به او دست نمی‌یابی. او در موضع قوی و تو در موضع ضعیف خواهی بود. هرگز، این فرصت را به او نده. او و اصحابش باید تحت فرمان و سلطهٔ تو درآیند. اگر کیفرش دادی، تو

او گفت: بگذارید برگردم و به جایی که آمده‌ام به آنجا مراجعت کنم و یا بگذارید در این زمین وسیع و گسترده راه خود را بگیرم و بروم تا ببینم که کار مردم به کجا می‌رسد.

احتمال تاریخی

شاید عملاً، عمر سعد، این جمله را خود اضافه کرده و در سخن امام گنجانده است تا جنگ را از دوش خود، بردارد و از عاقبت کار و قضاوت دیگران و خواری و ناراحتی وجدان، رها شود! این احتمال نیز وجود دارد که طرفداران امویان، شایعهٔ آمادگی حسین بن علی علیه السلام را برای بیعت، پخش کرده بودند تا اصحاب امام را، در پهنای کشور اسلامی به تسلیم یزید ملزم سازند و حجت و مستمسک آنها را در مخالفت با بیعت از دستشان بگیرند.

به هر حال، حقیقت هر چه باشد، این احتمال هرگز از جنایت بزرگ عبیدالله و شمر بن ذی‌الجوشن چیزی کم نمی‌کند، بلکه آن را بیشتر می‌کند. این دو؛ بر پیمان خود (خبثت) پایدار بودند و از آنها انتظاری جز از آن

شفاعت نمایی! بنگر اگر حسین و اصحابش اطاعت کردند و تسلیم شدند، او را دست بسته پیش من آر و اگر امتناع کردند، به آنان حمله کن و آنان را بکش و پس از کشتن، مُثله نما، آنها به این جزا استحقاق دارند. اگر حسین کشته شد، اسبان را روی سینه و پشت او بتازان؛ زیرا او، عاق شقی است و قاطع رحم و ستمکار است. [نعوذ بالله] اگر تو دستور ما را اجرا کردی با تو مانند یک مأمور مطیع و شنوا رفتار خواهیم کرد اما اگر سر باززدی سپاه ما را ترک کن و آن را در اختیار شمر قرار بده».

به این ترتیب فاجعه کربلا، بعد از چند روز تمام شد. اما این جنایت در تاریخ باقی ماند. نه طالب نفعی آن را می ستاید و نه صاحب مروت و کرامتی از آن تعریف می کند.

... و صدها سال گذشت و هرگز آثار این جنایت از بین نرفت و هنوز هم آثار آن در تاریخ شرق و اسلام باقی است.

ادامه دارد

سزاواری و اگر عفو کردی، انتخاب کرده‌ای!»!

شمر سپس خواست عمر سعد را پیش ابن زیاد متهم سازد و رهبری سپاه را به دست گیرد. از این رو به ابن زیاد گفت: «عمر سعد و حسین، در طول شب‌ها میان دو اردوی سپاه با هم مذاکره می کنند و تفاهم می نمایند». ابن زیاد از نظر خود، عدول کرد و رأی شمر را تصویب نمود و او را همراه نامه‌ای خطاب به عمر سعد، به کربلا فرستاد که اگر عمر سعد دستور او را اجرا نکند و با حسین نجنگد و او را نکشد و تردید نماید، گردنش را بزند و خود فرماندهی سپاه را به دست گیرد.

نامه ابن زیاد

ابن زیاد در نامه نوشت:

«اما بعد... من تو را نفرستادم که

از حسین دفاع کنی و برای او عاقبت و سلامتی و بقا آرزو نمایی و امروز و فردا کنی؛ جنگ را به تأخیر بیاندازی و از طرف او معذرت بخواهی و برای او نزد من